

The Essence of “Method” and “Geometrical Approach” and Their Relation to the Content of Thought in Spinoza’s Philosophy

Hussein saberi varzaneh (Assistant professor at College of Farabi of Tehran University Email: h_saberi_v@ut.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article history

Received: 9 October 2017

Revised: 29 november 2017

Accepted: 21 Februry 2018

Published online: 21 March 2018

Key words: Spinoza, Synthetic-Evolutional Method, Geometrical Approach, Content of Philosophy, inner relation

ABSTRACT

Benedict Spinoza the rationalist philosopher in 17th century following of Descartes said evidently in his books that certainty can't be attained by Aristotelian logic and deductive reasoning alone. Because of this presupposition, he took mathematical and especially geometrical form of expression as the ideal model for his philosophical thinking and in *Ethics* regulated his final thoughts in the fields of metaphysics and philosophical anthropology in Euclidian form and synthetic-evolutional method. Spinoza incidentally recognized as Descartes, division between the form of expression and the method itself and in contrast by Descartes, accepted the Euclidian and synthetic form and found it more compatible with his content of philosophy. In this article, has been spoken about Spinoza's conception of method, form of expression and their relation with the content of his philosophy. The method in this is based on philosophical analysis based on Spinoza's Works and the structure and totality of his Philosophy

ماهیت «روش» و «رویکرد هندسی» و ارتباط آنها با محتوای اندیشه در فلسفه اسپینوزا

حسین صابری ورزنده (عضو هیئت دانشگاه تهران، پردیس فارابی؛ h_saberi_v@ut.ac.ir)

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۷ مهرماه ۹۶
بازنگری: ۸ آذرماه ۹۶
پذیرش: ۲ اسفندماه ۹۶
انتشار: ۱ فروردین ۹۷

چکیده

اسپینوزا، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، به تبع سلفش دکارت قائل بود که با منطق ارسطویی و قیاس‌اقترانی صرف نمی‌توان در حوزه علم و فلسفه به یقین لازم دست یافت. از این رو ریاضیات و به‌طور خاص هندسه را سرمشق تفکر فلسفی خود قرار داد و در کتاب/خلاق، اندیشه‌های نهایی خود در حوزه متافیزیک و انسان‌شناسی فلسفی را در قالبی اقلیدسی و با روشی ترکیبی و تکاملی نظم بخشید.

اسپینوزا همچون دکارت، اما به‌صورتی ضمنی، بین «صورت بیان» و «محتوای روش» تمایز قائل شد و برخلاف دکارت شکل ترکیبی را با محتوای اندیشه خود، که از معلول به سوی علت پیش یافته بود، سازگارتر یافت و نظام فلسفی‌اش را با توجه به این سازگاری بین شکل بیان (ترکیبی-اقلیدسی) و روش (کل‌گرایانه-تکاملی) و محتوای تفکر عرضه کرد.

در این مقاله ماهیت و محتوای این وام‌گیری‌ها و ارتباطها بررسی شده و روش آن نیز مبتنی بر تحلیل فلسفی متن و بر اساس ساختار تفکر اسپینوزاست.

واژگان کلیدی

اسپینوزا، روش
ترکیبی - تکاملی،
رویکرد هندسی،
محتوای تفکر

۱. مقدمه

در انتهای قرون وسطی عواملی چندی - که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: طرح مبحث کلیات، رواج شکاکیت، کاربردگرایی و پیشرفت علوم دقیقه - موجب تضعیف نظام‌های متافیزیکی سنتی شد؛ از این رو، از قرن پانزدهم به بعد، مسئله معیار حقیقت و روش دستیابی بدان، به جد در میان فیلسوفان مطرح گردید (صابری و رزنه، ۱۳۹۴، ص ۸۳-۸۷). در قرن هفدهم، فیلسوفان در حوزه‌های عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی درصدد طرح نظام‌های فکری جایگزین برآمدند و این نظام‌ها را بر اساس روش تدارک دیدند (دکارت، ۱۳۸۵، ص ۱۵).^۱

کلاویوس، استاد ریاضی دکارت، در مقدمه کتاب مجموعه آثار ریاضی می‌نویسد: «نظام‌های متقن ریاضی، هر چیزی را که قابل بحث باشد با قاطع‌ترین برهان مبرهن و مدلل می‌سازند... اما در باب دیگر علوم به دشواری می‌توان چنین حرفی زد، چون عقل در آن‌ها غالباً نسبت به درستی نتایج حاصله همچنان مردد می‌ماند (ژیلسون، ۱۳۹۱، ص ۱۲۸)». نتیجه‌ای که دکارت از این آموزه گرفت این بود که تنها معرفت ریاضی است که می‌توان نام معرفت را بر آن نهاد و بنابراین هر معرفتی باید ریاضی باشد (همان، ص ۱۳۶). این دقیقاً همان چیزی است که دکارت از آن تحت عنوان ریاضیات عام نام می‌برد (دکارت، ۱۹۸۴-۵، ج ۱، ص ۱۹-۲۰؛ کاتینگهام،^۳ ۱۹۸۸، ج ۴، ص ۳۵-۳۷)؛ روشی کلی و عمومی که قرار است تمام علوم را تحت سیطره خویش قرار دهد و یقین و دقتی ریاضیاتی را در همه علوم جاری و ساری سازد (مایلز،^۴ ۲۰۰۸، ص ۱۵۷-۱۶۰). از نتایج چنین دیدگاهی این خواهد بود که هر معرفتی که تحت چنین قیدی در نیاید اصولاً معرفت موثقی نیست.

اسپینوزا^۵ از همان آثار اولیه خود، در ادامه همین جریان دکارتی، درباره اهمیت روش و نمونه ریاضیات و هندسه بحث می‌کند و این دقیقه در کتاب اخلاق به اوج می‌رسد. در این مقاله درباره این موضوع و چند و چون آن سخن رفته است. پرسش‌های اصلی مقاله عبارتند از: ۱. تلقی اسپینوزا از ماهیت و جایگاه روش و رویکرد هندسی در فلسفه و متافیزیک چیست؟ ۲. از نظر اسپینوزا بین «صورت بیان»، «روش تفلسف» و «محتوای تفکر» چه نسبتی برقرار است؟ در زبان فارسی پیشینه قابل توجهی درباره روش‌شناسی اسپینوزا وجود ندارد، مگر برخی مطالب کوتاه در کتب تاریخ فلسفه و همچنین مقاله جهانگیری (۱۳۷۹) که به نقش تجربه در نظام فکری اسپینوزا پرداخته است.

در این نوشتار افزون بر آثار اسپینوزا،^۶ کتب و مقالات انگلیسی^۷ نیز مطالعه شده است و سرانجام نگارنده با پذیرش برخی جوانب این آراء، دیدگاه خود را در این زمینه (ترکیبی و کل‌گرایانه بودن روش اسپینوزا) مستدل کرده است. همچنین نشان داده شده که اسپینوزا در طی زمان، جرح و تعدیلاتی را در حوزه روش‌شناسی پشت سر گذاشته و در زمینه‌هایی از دکارت، فاصله گرفته و همین فاصله‌هاست که فلسفه او را سر و شکلی خاص و به قول برگسون^۸ (۱۹۴۶، ص ۶۰) مهیب و رعب‌آور کرده است. روش تحقیق نیز بر اساس تحلیل متن‌شناختی است که از یک سو مسائل را در ساختار کلی اندیشه اسپینوزا مورد نظر قرار می‌دهد و در عین حال جنبه تاریخی و جرح و تعدیلات ضمنی اندیشه اسپینوزا در طول دوران فلسفه‌ورزی‌اش را نیز مدنظر دارد.

۶. بیشتر استنادها به آثار اسپینوزا برگرفته از ترجمه انگلیسی مجموعه آثار او (اسپینوزا، ۲۰۰۲) و براساس شکل مرسوم است (البته از ترجمه‌های فارسی نیز در این زمینه استفاده شده است).

۷. برای مثال: ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱؛ بنت، ۱۹۸۴؛ مارک ۱۹۷۵؛ د دینج، ۱۹۸۶ و...

8. Bergson

۱. همچنین نک: مایلز، ۲۰۰۸، ص ۱۵۷-۱۶۰؛ فلیگ و بونن، ۱۹۹۹، ص ۱۹-۲۰.

2. Descartes
3. Cottingham
4. Miles
5. Spinoza

تأملات آغازین اسپینوزا در باب روش

اسپینوزا میراث‌دار سنت فکری‌ای است که در آن روش و به‌طور خاص روش هندسی اهمیت بسیاری دارد. گرایش‌های آغازین به بحث روش و به شکل هندسی/اقلیدسی بیان در اسپینوزا را می‌توان در رساله اصلاح فاهمه جستجو کرد. این رساله با بحثی در باب سعادت واقعی انسان و نسبت آن با ثروت و شهرت و شهوت و نامناسب بودن آنها برای صرف عمر آغاز می‌شود و در عباراتی، انسان را به جستجوی خیر اعلی که شناخت اتحاد «میان نفس و کل طبیعت است» فرامی‌خواند (Tdie: 1-14; E5P16). برای رسیدن به این مقصود، نخست، لازم است طبیعت را به اندازه‌ای که بتواند ما را در رسیدن به این طبیعت برتر مدد برساند بشناسیم (Tdie: 14). از این سخن اسپینوزا مشخص است که برای رسیدن به روش‌شناسی درست، ابتدا باید شناخت فیزیک/متافیزیک را شروع کرد.

اسپینوزا، در ادامه، دلایل پرداختن به روش را به اصلاح فاهمه و قادر ساختن آن به فهم چیزها، آن‌گونه‌که برای نیل به مقصود لازم است، معطوف می‌کند. این فرایند با تشخیص حالات ادراک آغاز می‌شود که همچنین نشان از تقدم معرفت‌شناسی بر روش‌شناسی در اندیشه اسپینوزا در رساله در اصلاح فاهمه دارد و حاکی از تمایزی است که اسپینوزا بین طریق دستیابی به روش و خود روش قائل است (د دیجن، ۱۹۸۶، ص ۵۷). بررسی حالات ادراک به برگزیدن بهترین وسیله، شناخت قوای خود و شناخت طبیعت انسانی می‌انجامد (Tdie: 18)؛ یعنی ما را به سوی برگزیدن روش درست راهبر می‌شود که دو مرحله را در خود دارد:

۱- تمایز عقل از تخیل که به‌واسطه داشتن یک تصور

صادق و شناخت انعکاسی آن میسر می‌شود و اسپینوزا نیز پس از بررسی حالات مختلف ادراک بدان می‌پردازد و طی عباراتی از تصور درست و نادرست، تصور مشکوک، حافظه و فراموشی سخن به میان می‌آورد (Tdie: 50)؛

۲- ارائه قواعدی برای شناخت که محصول تشخیص معیارهای موجود در تصور صحیح است و به‌واسطه آنها می‌توان ناشناخته‌ها را به حیطة معرفت آورد (Tdie: 91-93). هدف اصلی از این مرحله، رسیدن به تعریف خوب و ابتناء دیگر اندیشه‌ها بر آن است (نک: د دیجن، ۱۹۸۶، ص ۵۷-۵۸).

در رساله از چهارگونه ادراک سخن به میان آمده است که عبارت‌اند از: «مسموعات»، «تجارب مبهم»، «استنتاج علت از معلول» و «شناخت از طریق علت قریب» (Tdie: 19). از نظر اسپینوزا، سعادت آدمی در گرو کسب شناخت‌های نوع سوم و چهارم و به‌ویژه شناخت اخیر است، و تنها این دو نوع شناخت، کاملاً یقینی و درست هستند. پرسش مهم این است که این‌گونه شناخت (شناخت نوع چهارم) چگونه حاصل می‌شود؟ پاسخ اسپینوزا این است که: «باید به بررسی روشی پردازیم که به یاری آن بتوانیم چیزهایی را که باید بشناسیم، با چنین شناختی بشناسیم» (Tdie: 30).

چنین پاسخی معضل مهمی را در روش‌شناسی در پیش می‌نهد که می‌توان از آن به «تسلسل در روش» تعبیر کرد. برای رسیدن به چنین روشی باید پیش‌تر روشی درست را در دست داشته باشیم که بتوانیم از طریق آن به روش مطلوب دست یابیم الی غیر النهایه؛ از این‌روی، به هیچ روشی دست نخواهیم یافت و در نتیجه به شناخت حقیقت نائل نخواهیم شد.

راهکار پیشنهادی اسپینوزا برای گریز از این تسلسل

نسبتی مستقیم برقرار است (دکارت، ۱۳۸۵، ص ۵۸)، این نتیجه حاصل می‌شود که «کامل‌ترین روش آن است که معلوم می‌کند که ذهن چگونه باید بر طبق نمونه کامل‌ترین وجود هدایت شود (TdIE: 38)». می‌توان گفت که روش مورد نظر در رساله در اصلاح فاهمه عبارت است از: «شناخت انعکاسی معطوف به طبیعت و قدرت تفکر عقلانی (د دیجن، ۱۹۸۶، ص ۵۵)».

کسانی مانند کرد، یواخیم و پارکینسون^۱ بر این عقیده‌اند که در اندیشه اسپینوزا روش مقدم بر متافیزیک و متافیزیک پیامد روش است (کرد، ۱۸۹۹، فصل ۴؛ یواخیم، ۱۹۰۱، ص ۱۱۵-۱۱۹ و ۱۸۲-۱۹۰ و ۲۳۰-۲۳۲)؛ ولی با توجه به مطالب یادشده به نظر می‌رسد که این دیدگاه چندان درست نیست. هر نوع بحث روش‌شناسانه‌ای مسوق به بحث معرفت‌شناختی است؛ از سوی دیگر، اخذ دیدگاه در معرفت‌شناسی بدون پیش‌فرض‌هایی هستی‌شناسانه و متافیزیکی معقول نمی‌نماید. از نظر اسپینوزا نیز راه رسیدن به روش درست، بررسی تصورات حقیقی است: «فلذا کامل‌ترین روش، آن زمانی تحقق می‌یابد که ذهن به شناخت کامل‌ترین وجود اهتمام کند یا درباره آن بیاندیشد. به علاوه، هر چه ذهن چیزهای بیشتری بشناسد، هم بهتر قوای خود را می‌شناسد و هم بهتر نظام طبیعت را» (TdIE: 39-40؛ هریس،^۲ ۱۹۹۵، ص ۲۲-۲۳).

برخی در پاسخ به این پرسش که «چرا رساله در اصلاح فاهمه ناتمام ماند؟» معتقدند که اسپینوزا مشغول به نوشتن کتاب اخلاق شده بود و ضیق وقت اجازه اتمام رساله را نداد (توجیه ناشران آثار پس از مرگ و گبهارت). برخی همچون اوناریوس گفته‌اند که اندیشه اسپینوزا دچار

روش‌شناسانه از سه وجه اصلی تشکیل شده است: ۱. از جهت معرفت‌شناختی اسپینوزا قائل است که حقیقت خود بسنده است (TdIE: 35)؛ ۲. بعد معرفت‌شناسانه دیگر آن است که تصورات ذهن همان ادراکات ذهن هستند؛ به سخن دیگر، مسئله ادراک بدین صورت نیست که تصویری حاصل شود و سپس برای ادراک آن تصور، لازم باشد که ذهن تصور دومی برای درک تصور اول تدارک ببیند (TdIE: 35)؛ ۳. اما در بعد روش‌شناسانه، اسپینوزا یک فرآیند تکاملی و حلزونی را در کشف حقیقت مطرح می‌کند که در طی آن، فرد متفکر به تدریج و بدون اینکه دچار تسلسل یا دور باطل شود، نظام معرفتی خود را کامل‌تر می‌سازد (TdIE: 30-31). دقیقاً همین الگو را می‌توان در فرایند ساختن نظام معرفتی بر اساس روش صحیح نیز دنبال کرد: تنها کافی است که ذهن به یک تصور حقیقی دست پیدا کند، آنگاه می‌تواند در طی یک فرآیند تکاملی و حلزونی و با ارزیابی استلزامات و اقتضانات آن تصور، به تصورات حقیقی دیگر نیز نائل آمده و نظام معرفتی خویش را وسعت دهد.

بنابراین، از نظر اسپینوزا روشی حقیقی است که با آن حقیقت یا ذوات اشیا با نظم و ترتیب لازم جستجو شوند؛ به سخن دیگر، روش، خود استدلالی نیست که ما را به فهم علل اشیا هدایت می‌کند. روش، خود فهم این علل هم نیست، بلکه عبارت است از دریافتن اینکه تصور حقیقی چیست، به همراه تمیز آن از ادراکات دیگر و واریسی طبیعت آنها (TdIE: 36-37). روش خوب آن است که نشان می‌دهد چگونه باید ذهن را بر طبق نمونه تصور حقیقی هدایت کرد و از آنجاکه از نظر اسپینوزا، به تبع دکارت، بین میزان حقیقت تصور و میزان کمال متعلق آن

2. Harris

1. Caird, Joachim, Parkinson

تحول شده بود و بنابراین، رساله را کنار نهاد و به نوشتن آثار دیگر مشغول شد (د دیجن، ۲۰۰۱، ص ۳۴۱-۳۴۸). اما مسئله حائز پیچیدگی فلسفی بیشتری است. اسپینوزا در طول تفصیل رساله در اصلاح فاهمه دریافته بود که در اندیشه‌های مکتوبش دچار نوعی تناقض درونی شده است: از سویی در هیئت یک روش‌شناس پیشامتافیزیسیست سخن می‌گوید و از سوی دیگر، در عمق تفکراتش این اندیشه رویدن می‌گیرد که روش در حین تفکر، خود را بروز می‌دهد و ماهیتی انعکاسی دارد؛ از این رو کتاب اخلاق در دست نوشتن قرار می‌گیرد. باید اندیشه را آغاز کرد و اقتضائات آن را یک به یک گردن نهاد؛ در این صورت است که روش خود به خود شکل می‌گیرد.

اسپینوزا نقطه آغاز را مطلق یا خدا می‌داند. این تصور به‌عنوان واضح‌ترین تصور، حقیقی بودن خویش را آشکار می‌کند و از آنجاکه تصور در اندیشه اسپینوزا ماهیتی فعال و نه انفعالی دارد (E2D3exp)، استلزامات تصدیقی خویش را بر ذهن فیلسوف تحمیل می‌کند. تفاوت دکارت و اسپینوزا در همین جاست که باعث می‌شود اولی روشی تحلیلی و دومی روشی ترکیبی را در پیش گیرد. از این-روی، اخلاق با این تعریف آغاز می‌شود: منظور من از علت خود، شیئی است که ذاتش مستلزم وجودش است (E1D1) و در تعریف سوم، «علت خود» را با جوهر یکی می‌کند و ویژگی اصلی جوهر را استقلال وجودی و مفهومی می‌داند (E1D3). البته در ابتدای نظام این پرمحتواترین مفهوم تمام غنای خود را بروز نمی‌دهد، بلکه در سیر تفکر غنای خویش را انضمامی‌تر می‌کند.

اسپینوزا پژوهان حلقه رابط بین رساله در اصلاح فاهمه

و رویکرد هندسی در کتاب اخلاق را در بندهای ۹۳ و ۹۴ رساله پی‌گرفته‌اند. در این دو بند، اسپینوزا می‌گوید که برای درک امر واقعی نمی‌توان از تصورات انتزاعی^۱ و علوم متعارفه آغاز کرد. باید ذوات واقعی را سرلوحه کار فلسفی قرار داد. این مهم موقعی تحقق می‌یابد که از تعاریف آغاز کنیم، بقیه رساله باید به دو امر بپردازد: نخست اینکه، تعریف خوب چه ویژگی‌هایی دارد و دوم اینکه فرآیند کشف تعاریف چگونه صورت می‌گیرد. دقیقاً در همین جاست که رساله ناتمام می‌ماند، چه فرآیند کشف متضمن روش تحلیل است (د دیجن، ۱۹۸۶، ص ۶۰؛ استینبرگ،^۲ ۱۹۹۸، ص ۱۶۱)، در صورتی که اسپینوزا با توجه به ابعاد کل‌گرایانه و تکاملی اندیشه خود، باید سیر ترکیبی را دنبال کند.

گرایش به روش ترکیبی را می‌توان در بند ۴۱ رساله در اصلاح نیز جستجو کرد که در آن اسپینوزا جهان عین و ذهن را جهان نسبت‌ها معرفی می‌کند که منطبق با هم هستند. استنتاج قیاسی از نظر او مترادف با درک روابط بین تصورات است که البته انعکاسی است از روابط بین اشیاء در نظام طبیعت (هریس، ۱۹۹۵، ص ۶). ادراک جهان واقع چیزی جز ادراک نسبت‌ها نیست و بنابراین، روش نیز باید ماهیتی داشته باشد که بتواند این مهم را مقدور کند. از این‌روی، گذار از روش تحلیل دکارتی به سوی روش ترکیبی لازم می‌نماید. هستی کلیتی یگانه است که به بهترین صورت در هندسه و نقشی که اشکال هندسی به-عنوان وجه جامع دارند، قابل بازیابی است. بدین‌جهت، گرایش اسپینوزا به سوی الگوی هندسی- ترکیبی در پیوند با دیدگاه وحدت‌انگاران^۳ او قرار دارد.

۱۹۵۱، ص ۹۵؛ یواخیم، ۱۹۰۱، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ مارشال، ۲۰۰۸، ص ۵۱-۵۸؛ پارکینسون، ۱۳۸۶، ص ۳۴-۳۶.

۱. برای تمایز میان تصورات انتزاعی یا مفاهیم کلی (notiones universalis) از مفاهیم عام یا مشترک (notiones communes) در اندیشه اسپینوزا، نک: همپشیر،

چارچوب روش هندسی

اسپینوزا در سپتامبر ۱۶۶۱ در نامه‌ای به الدنبرگ می‌نویسد: «من برای این‌ها [مسائل متافیزیکی] طریق اثباتی واضح‌تر و خلاصه‌تر از مرتب ساختن آنها به شیوه هندسی^۱ نمی‌شناسم (Ep2)». این نوع از ترتیب و ترکیب را می‌توان به‌طور بارزی در کتاب *اصول اقلیدس* سراغ گرفت که کتاب نخست آن متشکل از ۲۳ تعریف، پنج اصل متعارف یا مفهوم عام و پنج اصل موضوع است که حقایق مبنایی هستند. به اقتضای اینها آن چیزی می‌آید که قرار است به-عنوان نتیجه مبرهن شود: قضایا، سپس برهان می‌آید که از دانسته‌ها (مبادی اولیه) می‌آغازد و به اثبات نادانسته‌ها (نتایج مورد انتظار) می‌انجامد. استدلالی که برای هر قضیه آورده می‌شود، در کنار تعاریف، اصول موضوعه و اصول متعارفه، صرفاً از قضایایی استفاده می‌برد که پیش‌تر اثبات شده‌اند؛ به سخن دیگر، تنها قضایایی استفاده می‌شوند که یا فی‌نفسه بدیهی هستند و یا بداهت آنها به‌واسطه قضایای فی‌نفسه بدیهی محرز شده است. سرانجام نیز استنتاج‌ها، تبیین‌ها و گزاره‌های تکمیلی به‌صورت نتایج (فرعی)، تبصره‌ها و احکام ظاهر می‌شوند (ولفسون،^۲ ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۴۰). از این‌رو، نتایج مطلقاً یقینی و شک‌ناپذیرند (نادلر،^۳ ۲۰۰۶، ص ۳۷-۳۸). در تعاریف هندسه وجه جامعی مانند دایره وجود دارد که احکامی را در خود مندرج دارد. وجه جامع به همراه تعاریف، اصول موضوعه و اصول متعارفه زمینه اثبات احکام مندرج را فراهم می‌آورند.

درباره پیشینه استفاده از شیوه بیان هندسی در فلسفه،

بحث‌های زیادی انجام شده است (همان، ص ۴۰-۴۳؛ گیلبرت،^۴ ۱۹۶۳، ص ۳۱-۳۵). اسپینوزا در ادامه همین سنت می‌خواهد آن درجه از یقین را که ریاضیات به ارمغان می‌آورد در متافیزیک نیز محقق سازد و این یعنی متافیزیک، و حتی انسان‌شناسی و اخلاق باید دقیقاً به همان شکل بررسی شوند که اقلیدس مسائل هندسی را بررسی کرد (E3Pref). اسپینوزا همین شکل اقلیدسی را در دستگاه فلسفی خود به‌کار می‌برد و البته به‌واسطه اقتضائات فلسفی، جرح و تعدیلاتی در آن می‌کند. مقدمات، ذیل‌ها و شروح مطول در متن *اخلاق* از جمله آنهاست که در *اصول اقلیدس* نمونه ندارد، ولی وجود آنها در کتاب *اخلاق* اهمیت زیادی دارد. در آثار اسپینوزا می‌توان چهار متن را با شکل و شمایل اقلیدسی سراغ گرفت:

۱ - *ضمیمه نامه دوم* به الدنبرگ که در سپتامبر ۱۶۶۱ نوشته شده است. ما این ضمیمه را در دست نداریم، اما به‌واسطه نامه یادشده می‌توان آن را بازسازی کرد؛

۲ - *الحاقیه اول* به رساله مختصره؛

۳ - بخش‌هایی از شرح *اصول فلسفه دکارت*؛

۴ - کتاب *اخلاق* (استین‌باکر،^۵ ۲۰۰۹، ص ۴۹-۵۰).

البته مدل هندسی می‌تواند به‌صورت تحلیلی (روش کشف/دکارتی) و یا به‌صورت ترکیبی به‌کاربرده شود و ما در مقدمه شرح *اصول یادآوری* می‌کند که اسپینوزا مدل هندسی را به‌صورت ترکیبی (اقلیدسی) به‌کار می‌برد و آن را بر روش تحلیلی ترجیح می‌دهد (اسپینوزا، ۱۳۸۲، ص ۳۶-۳۹).

تمایز بین صورت بیان و روش

دکارت بین صورت هندسی بیان مطالب و روش تمایز می‌گذارد و روش را به روش تحلیل و ترکیب تقسیم

4. Gilbert
5. Steenbakker

1. Geometrical style/more Geometrico
2. Wolfson
3. Nadler

استفاده می‌شود، تقلیل می‌دهد و با تکیه بر استفاده‌های چندگانه اسپینوزا از اصطلاحات روش و روش هندسی در اخلاق، بدین نتیجه می‌رسد که نخست، ذهنیت اسپینوزا درباره ماهیت روش هندسی و اطلاق آن به فلسفه خود چندان روشن نبوده و دوم، روش مورد نظر اسپینوزا روش هندسی به معنای مرسوم آن نیست (بنت، ۱۹۸۴، ص ۱۹-۲۰).

به باور استین‌باکر روش برای اسپینوزا همان روش تحلیل و ترکیب است،^۲ در صورتی که شکل، همان شکل هندسی است و می‌افزاید که اینها گاه تداخلاتی با هم دارند (استین‌باکر، ۲۰۰۹، ص ۵۰). استین‌باکر با استناد به عناوین دو کتاب اخلاق و شرح اصول دکارت که در آنها ترکیبات Ordine Geometrico و More Geometrico آمده است، نخست، به درستی می‌گوید که دو واژه More Geometrico و Ordine هر دو به یک معنا به کار رفته‌اند و دوم، با توجه به اینکه اسپینوزا در بندهای ۳۶ تا ۳۸ رساله در اصلاح و همچنین در جاهای دیگر همین اثر، واژه Methodus را به کار می‌برد،^۳ بنابراین، مشخص می‌شود که معنایی متفاوت را برای آنها در نظر گرفته است (همان، ص ۴۶ و ۴۹-۵۱). این مطلب همچنین با توجه به تبصره اسپینوزا بر قضیه ۱۸ بخش چهارم اخلاق و توضیح بیشتری می‌یابد. اسپینوزا در این تبصره می‌نویسد:

اکنون باقی مانده است که مبرهن سازم که آنچه عقل بر ما حکم می‌کند چیست و کدام عواطف در هماهنگی با قواعد

می‌کند و مدعی می‌شود که در تأملات از روش تحلیل استفاده کرده است (دکارت، ۱۹۸۴-۸۵، ص ۱۱۰). از نظر بیشتر اسپینوزاپژوهان چنین تمایزی را باید در نظام فکری وی نیز جاری دانست.

بنت^۱ قائل است که ذهنیت اسپینوزا به طور کامل درباره ماهیت روش هندسی و اطلاق آن به فلسفه خود، روشن نبوده است. برای مثال، اسپینوزا در مقدمه بخش سوم اخلاق می‌گوید که می‌خواهد عواطف و اعمال انسان را بشناسد و با روش هندسی از آنها سخن بگوید و آنها را با دلایل استواری مبرهن سازد (E3Pref). طبق تفسیر بنت، به نظر می‌رسد که منظور اسپینوزا از روش هندسی در این عبارت، مبرهن ساختن چیزی با دلایل استوار باشد. وی همچنین مبرهن ساختن در نظام فلسفی اسپینوزا را این طور تعریف می‌کند: «وقتی می‌گوییم نتایجی مبرهن شده‌اند، منظور این است که به صورت معتبر از مقدماتی اخذ شده‌اند که گرچه صادقند، ولی این طور نیست که همیشه بی‌واسطه متقاعدکننده باشند.» (بنت، ۱۹۸۴، ص ۱۹)؛ ولی خود اسپینوزا در ادامه مقدمه بخش سوم اخلاق می‌گوید که می‌خواهد عواطف را با قوانین طبیعت، تبیین علی کند. به بیان اسپینوزا: «برای فهم همه اشیا هر چه که باشند، روش واحد و یکسانی لازم است، یعنی باید بوسیله قوانین و قواعد کلی طبیعت فهمیده شوند» (E3Pref).

بنت باور دارد که اسپینوزا با سخن پیش گفته تلقی خود را از روش به مطالعه‌ای علمی که مثلاً در علم فیزیک

1. Bennett

۲. استین‌باکر به بند ۴۹ و ۹۱ رساله در اصلاح فاهمه و مقدمه مایر بر شرح اصول فلسفه دکارت اشاره می‌کند.

۳. این واژه در مقدمه بخش سوم اخلاق هم به صورت Mos و هم Methodo به کار می‌رود و اسپینوزا منظور خود را از این واژه، استنتاج امور از قواعد ثابت و ضروری طبیعت می‌داند.

از نظر ولفسون، خود رساله مختصره اسپینوزا گواه محکمی بر این است که بین نگاه ریاضی به جهان و روش هندسی - قیاسی از یکسوی و استفاده از شکل هندسی - اقلیدسی بیان مطالب هیچ نوع پیوند ذاتی و ضروری وجود ندارد؛ زیرا نگاه در آن ریاضیاتی است، ولی شکل بیان مطالب اقلیدسی نیست (همان، ص ۴۵). می‌توان گفت که نگاه اسپینوزا به جهان و همچنین جهان مورد نظر اسپینوزا ریاضیاتی - هندسی است؛ ولی تفکر و روش اقتضائاتی دارد که گاه او را مجبور می‌کند تا از شکل و ترتیب اقلیدسی فاصله بگیرد. اسپینوزا تلاش بسیاری برای حفظ شکل اقلیدسی بیان مطالب کرده، ولی محتوای روش وی را باید فراتر از این شکل اقلیدسی سراغ گرفت (روث،^۲ ۱۹۲۴، ص ۴۱-۴۳). اسپینوزا در نامه ۱۲ نیز می‌گوید که شیوه اقلیدسی را از باب نوع ترتیب و ترکیب آن و همچنین واضح و خلاصه بودن براهینش ترجیح داده است.

ماهیت و محتوای روش در اخلاق

پیش‌تر نشان دادیم که اسپینوزا نیز همچون دکارت قائل به تمایز بین شیوه بیان و روش است. اگر شکل بیان در اخلاق به شکل اقلیدسی است، در این صورت، باید به ماهیت و محتوای روش در اندیشه اسپینوزا پرداخت. در ادامه به بررسی و نقد دیدگاه‌های موجود پرداخته، سرانجام دیدگاه پذیرفته‌شده در این زمینه مطرح می‌شود.

الف. دیدگاه ولفسون

از نظر ولفسون روش هندسی برهان از نوع ترکیبی آن چیزی نیست جز استدلال قیاسی معتبر که در تمام تاریخ

عقل انسانی و کدام در تقابل با آنهاست. اما پیش از آنکه به وظیفه اثبات اینها به ترتیب هندسی^۱ تفصیلی بپردازیم، بهتر است که ابتدا به اجمال احکام عقل را بررسی کنیم تا همگان معنای مورد نظر مرا بهتر دریابند (E4p18Scho).

پس از بررسی، در انتهای تبصره می‌گوید: «اینها احکام عقل هستند که می‌خواستم پیش از مبرهن ساختن تفصیلی‌تر آنها، به اختصار مطرح کنم (ibid)». از همین عبارات برمی‌آید که مراد اسپینوزا از شیوه و ترتیب هندسی همان چهارچوب صوری اقلیدسی است که خود را در قالب تفصیلی تعاریف و اصول موضوعه و قضایا و براهین نشان می‌دهد (استین‌باکر، ۲۰۰۹، ص ۵۰-۵۱). البته گاه اسپینوزا در استفاده از واژه دچار بی‌دقتی می‌شود. بنابراین، از آنجاکه اسپینوزا روش را قابل تقسیم به روش تحلیلی و ترکیبی می‌داند، اما ترتیب هندسی را صرفاً به صورت اقلیدسی می‌پذیرد، استین‌باکر به این نتیجه می‌رسد که بین «روش» و «شکل هندسی» در فلسفه اسپینوزا تمایز وجود دارد (همان، ص ۵۱).

ولفسون نیز با استناد به اندیشه‌های دکارت و مایر درباره تمایز روش هندسی (تحلیلی یا ترکیبی) و صورت هندسی بر این عقیده پای می‌فشارد که نسبتی منطقی و ضروری بین روش هندسی و صورت هندسی بیان وجود ندارد و می‌توان یکی را بدون دیگری به کار برد (ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۵۱-۵۲). طبق تفسیر ولفسون، نگاه ریاضی داشتن اسپینوزا به جهان صرفاً بدین معناست که می‌خواهد علت غایی و اختیار انسان را کنار بزند؛ زیرا در ریاضیات ما با ضرورت و نفی غایات مواجهیم.

۱. اسپینوزا در اینجا باز از واژه *geometric ordine* استفاده می‌کند. لازم به ذکر است که در این موارد از چاپ ویراسته گبهارت از آثار اسپینوزا استفاده شده است.

نک: Spinoza, Spinoza Opera

ب. دیدگاه مارک

مارک دیدگاه خود را در این زمینه به نقدهایی معطوف می‌کند که کسانی چون هگل، یوآخیم، کیرد و پولوک بر روش هندسی مورد استفاده اسپینوزا وارد کرده‌اند.^۱ پاسخ مارک این است که روش اسپینوزا نه هندسی، بلکه آکسیوماتیک است؛ یعنی بر اساس یک سلسله اصول متعارف بدیهی نظام فلسفی را می‌آغازد و استلزامات نظری آنها را استخراج می‌کند (مارک، ۱۹۷۵، ص ۲۶۵-۲۶۶) و مشتمل بر چهار عنصر مقومه است که عبارت‌اند از: اصول متعارف یا حدود اولیه یا تعریف‌ناپذیرها، تعاریف یا حدود معرف یا تعریف‌پذیرها، اصول موضوعه و قضایا. حدود اولیه از مفاهیم دیگر آن نظام مستقل هستند و نظام با حدود اولیه کمتر بر نظام با حدود اولیه بیشتر برتری دارد (شرط اقتصاد یا استره‌اکام). حدود معرف نیز باید واجد شرایط صحت تعریف و همچنین وابستگی مفهومی به عناصر پیش از خود باشند. اصول موضوعه هم باید دارای سازگاری درونی و بیرونی، استقلال مفهومی، شرط اقتصاد و شرط تمامیت در اثبات گزاره‌های معنادار نظام خود باشند (کشفی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱-۲۳۳).

ج. دیدگاه بنت

از دید بنت روش اسپینوزا را باید فرضیه‌ای - قیاسی دانست و منظور وی نظامی است که یک سلسله فرضیات را مطرح می‌کند، پیامدهای منطقی آنها را استخراج می‌کند، نتایج را با داده‌ها مقابل قرار می‌دهد؛ اگر با داده‌ها در تقابل و تعارض بود، آنگاه نشان از این است که در جایی از نظام خطا وجود دارد و باید اصلاح شود و اگر با داده‌ها در توافق بود، ثابت نمی‌شود که نظام درست است؛ ولی می‌تواند مؤیدی برای کارآیی آن باشد (بنت، ۱۹۸۴، ص ۲۰-۲۱). طبق دیدگاه بنت، آنچه اسپینوزا در مقدمه

فلسفه استفاده شده است و بهترین صورت‌بندی آن را می‌توان در تحلیلات ثانیه ارسطو سراغ گرفت (ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۴۵). وی دلیل خود بر این مدعا را بر آراء دکارت در قواعد هدایت ذهن مبتنی می‌کند. دکارت بدون اینکه نامی از روش یا نظم هندسی بیاورد، از براهین حساب و هندسه سخن می‌گوید و با توجه به قطعیتی که از آنها حاصل می‌شود، این‌گونه براهین را در تقابل با براهین امکانی فلسفه‌ورزان مدرسی قرار می‌دهد (دکارت، ۱۹۸۴-۵، ج ۱، ص ۱۱-۱۳).

طبق تفسیر ولفسون از دکارت، روش یقین‌آور مورد نظر او که مبتنی بر شهود و استدلال قیاسی است با مقدماتی شروع می‌شود که فی‌نفسه بدیهی و صادق بوده و با استمداد از روش قیاسی از این دانسته‌ها به کشف نادانسته‌ها نائل می‌شود (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۹۱-۹۹) و این همان برهان علمی مورد نظر ارسطوست و در مقابل، براهین امکانی همان براهین جدلی هستند که ارسطو در کتاب *جدل* از آنها سخن می‌گوید (ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۴۶-۴۸). ولفسون همچنین با توجه به تمایزی که دکارت بین نظم و ترتیب اثبات و روش اثبات قائل می‌شود (دکارت، ۱۹۸۴-۵، ج ۲، ص ۹۲ و ۱۱۰) و اینکه دکارت افزون بر آنکه روش خود را هندسی می‌داند (برهان قیاسی) و در عین حال، شکل هندسی (اقلیدسی) بیان مطالب را رعایت نمی‌کند، به این نتیجه می‌رسد که در اسپینوزا نیز که در سنت روش‌شناسانه دکارتی حرکت می‌کند، شکل هندسی بیان، متمایز از روش اثبات است و تلازم منطقی‌ای بین این دو وجود ندارد (ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۴۹-۵۴). بنابراین، بر طبق دیدگاه ولفسون، مراد اسپینوزا از روش هندسی همان برهان قیاسی به معنای ارسطویی کلمه است.

بخش سوم کتاب شرح اصول درباره شرایط فرضیه خوب می‌آورد، شاهد متنی مهمی برای تأیید دیدگاه وی است. اسپینوزا در مقدمه شرح اصول چهار شرط را برای فرضیه خوب مطرح می‌کند: الف. باید تا حد امکان سازگار باشد (اصل عدم تناقض)؛ ب. باید تا حد امکان ساده باشد (اصل سادگی)؛ ج. باید قابل فهم باشد (اصل فهم‌پذیری) و د. هر آنچه در کل طبیعت مشاهده می‌شود، از آن قابل استنتاج باشد (اصل شمول) (اسپینوزا، ۱۳۸۲، ص ۱۶۸).

بنت نتیجه می‌گیرد که اسپینوزا قائل به نوعی روش فرضیه‌ای - قیاسی است که خواننده را بر آن می‌دارد تا در سیر خوانش چنین متن فلسفی‌ای، هر چه جلوتر می‌رود، به صدق و بداهت تعاریف و اصول متعارفه متن که همان فرضیات متن هستند، آگاه‌تر شود. بنت همچنین به بند ۶۱ رساله در اصلاح استناد می‌کند (همان، ص ۲۱) و آن را شاهد آشکاری بر ادعای خویش می‌داند:

ذهن اگر در چیز متوهمی که از جهت طبیعتش کاذب باشد امعان نظر کند تا آن را بفهمد و از آن به ترتیب لازم، آنچه را می‌توان استنتاج کرد استنتاج کند، به آسانی به کذب آن پی خواهد برد، ولی اگر چیز متوهم چیزی باشد که در طبیعت خود حقیقی باشد و ذهن در آن امعان نظر کند تا آن را بفهمد و از آن به ترتیب لازم، آنچه می‌توان استنتاج کرد استنتاج کند، با موفقیت و بی‌وقفه پیش خواهد رفت (اسپینوزا، ۱۳۷۴، ص ۴۵).

د. دیدگاه نگارنده

با توجه به بند ۴۱ رساله در اصلاح فاهمه مشخص می‌شود که از نظر اسپینوزا استنتاج قیاسی همان درک روابط بین تصورات با استعانت از پرمحتواترین مفهوم (جوهر = خدا = طبیعت) است که خود انعکاسی است از روابط بین اشیاء در نظام طبیعت. بنابراین، تمایز مهمی بین استدلال قیاسی ارسطویی و اسپینوزایی وجود دارد. طبق دیدگاه اسپینوزا،

ارسطو از کلیاتی می‌آغازد که انتزاعی هستند و سرانجام ریشه در تخیل دارند (E2P40Sch1-2)؛ در صورتی که باید از تعاریفی آغاز کرد که حقیقت ذات اشیاء را در شکل انضمامی، منفرد و ایجابی آنها به نمایش می‌گذارند (هریس، ۱۹۹۵، ص ۶-۸). بنابراین، اسپینوزا نه روش قیاسی ارسطویی بلکه نوعی کل‌گرایی روشی - معرفتی - متافیزیکی را در نظر دارد که در آن، کشف نسبت‌ها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. وی می‌خواهد از تعاریف آغاز و استلزامات منطقی آنها را یک‌به‌یک استنتاج کند و بدین طریق، سرانجام، کل نظام طبیعت را در قالبی مدلل تبیین فلسفی کند. بدین منظور با متناظر گرفتن نظام ثبوت و اثبات از جوهر می‌آغازد و نظام جهان را تفصیل می‌دهد، به همان صورتی که در هندسه که علم به اشکال است، مثلث و دایره و... به مثابه آرخه، بنیاد و صورت جامع مقدم بر همه احکام خود هستند؛ یعنی اشکال هندسی وجه جامعی هستند که به واسطه مبادی تصویری و تصدیقی تفصیل پیدا می‌کنند. خود اسپینوزا در چند مورد مثال مثلث را مطرح می‌کند و از نسبت مثلث با احکام منتج از آن سخن به میان می‌آورد و بدین صورت، هم رابطه جوهر و حالات را مشخص می‌کند و هم به تلقی خود از روش و وضوح بیشتر می‌بخشد. برای مثال، در رساله مختصره، نامتناهی را به - عنوان کل معرفی می‌کند و در صدد تبیین رابطه نامتناهی با اشیاء متناهی برمی‌آید و بدین منظور از نسبت بین مثلث و احکام منتج از آن استفاده می‌کند؛ احکامی که در خود مثلث مندرج و بر پایه برخی اصول اولیه از آن قابل استنتاج هستند (KV. I: ii, 1st & 2nd Dialogue). حقایق مربوط به جهان طبیعت نیز به همین صورت در مفهوم جوهر جستجو و از طریق آن مبرهن می‌شوند. همین نسبت اندراجی هندسی است که روش کل‌گرایانه و ترکیبی را در

بنت نتیجه می‌گیرد که اسپینوزا قائل به نوعی روش فرضیه‌ای - قیاسی است که خواننده را بر آن می‌دارد تا در سیر خوانش چنین متن فلسفی‌ای، هر چه جلوتر می‌رود، به صدق و بداهت تعاریف و اصول متعارفه متن که همان فرضیات متن هستند، آگاه‌تر شود. بنت همچنین به بند ۶۱ رساله در اصلاح استناد می‌کند (همان، ص ۲۱) و آن را شاهد آشکاری بر ادعای خویش می‌داند:

ذهن اگر در چیز متوهمی که از جهت طبیعتش کاذب باشد امعان نظر کند تا آن را بفهمد و از آن به ترتیب لازم، آنچه را می‌توان استنتاج کرد استنتاج کند، به آسانی به کذب آن پی خواهد برد، ولی اگر چیز متوهم چیزی باشد که در طبیعت خود حقیقی باشد و ذهن در آن امعان نظر کند تا آن را بفهمد و از آن به ترتیب لازم، آنچه می‌توان استنتاج کرد استنتاج کند، با موفقیت و بی‌وقفه پیش خواهد رفت (اسپینوزا، ۱۳۷۴، ص ۴۵).

د. دیدگاه نگارنده

با توجه به بند ۴۱ رساله در اصلاح فاهمه مشخص می‌شود که از نظر اسپینوزا استنتاج قیاسی همان درک روابط بین تصورات با استعانت از پرمحتواترین مفهوم (جوهر = خدا = طبیعت) است که خود انعکاسی است از روابط بین اشیاء در نظام طبیعت. بنابراین، تمایز مهمی بین استدلال قیاسی ارسطویی و اسپینوزایی وجود دارد. طبق دیدگاه اسپینوزا،

نظر اسپینوزا چشم‌گیر می‌کند.

از ویژگی‌های چنین دیدگاهی دوری و حلزونی بودن آن است؛ یعنی اجزا در سایه کل معنا می‌یابند و همه اجزای نظام به صورتی هماهنگ و هم‌پوشان در جهت تأیید دیگر اجزاء نقش ایفاء می‌کنند. بنابراین، وضوح و تمایز و همچنین بدهت و صدق را در فلسفه اسپینوزا باید در ساختار کل‌گرایانه و حلزونی فلسفه وی جستجو کرد. تعاریف ابتدایی هرچند استقلال اولیه نسبت به نتایج به‌دست‌آمده از خود دارند، ولی در سایه همان نتایج روشن‌تر و پرمحتواتر می‌شوند. اینکه اصول و مبادی در دیدگاه اسپینوزا فی‌نفسه بدهی هستند باید محتاطانه تفسیر شود.

کاتینگهام به تمایزی ارجاع می‌دهد که مدرسیون بین بدهی عینی و بدهی ذهنی قائل بودند. طبق این دیدگاه، چنین نیست که همیشه آنچه فی‌نفسه و به‌طور عینی بدهی است (در نسبتش با یک عقل نامتناهی)، به‌طور ذهنی (بالنسبه الی الانسان) هم بدهی باشد. از سوی دیگر، بدهت در نسبتی که با انسان‌های متفاوت (با قدرت ذهنی و غنای معرفتی گوناگون) پیدا می‌کند انعطاف‌پذیر می‌شود. چه بسا امری در ذهن اسپینوزا بدهی باشد، ولی برای خواننده فلسفه وی بدهی نباشد (کاتینگهام، ۱۹۸۸، ص ۵۲-۵۳). خود اسپینوزا چنین خواننده‌ای را به صبر فرامی‌خواند و از وی می‌خواهد قضاوت‌هایش را تا زمانی که کلیت اندیشه او را به تصور نیاورده است به حالت تعلیق درآورد (E2P11Scho).

تمایز بین تفسیر ترکیبی-کل‌گرایانه با تفسیر فرضیه‌ای-

قیاسی نیز حائز اهمیت است. روش فرضیه‌ای-قیاسی از فرضیات کم‌ویش من‌عندی می‌آغازد؛ فرضیاتی که صرفاً بر حدس و گمان مبتنی هستند و در یک فرآیند تکاملی، فرضیات مرتبه پایین و پیش‌گویی‌های مشاهده‌پذیر از آنها استنتاج می‌شوند. اگر پیش‌بینی‌ها به‌واسطه تجربه و مشاهده پذیرفته شد، فرضیه تقویت می‌شود ولی هیچ‌گاه به یقین تام نمی‌انجامد و اگر نتایج مطلوب واقع نشد، فرضیه ابطال می‌شود. اما در فلسفه اسپینوزا، قضایا حدس‌هایی نیستند که به‌صورت تصادفی تدارک دیده شده باشند، بلکه پیامدهای منطقی‌ای هستند که به‌واسطه مفهوم جوهر، به‌عنوان کل بی‌نهایتی که خود را در قالب بی‌نهایت صفات نامتناهی ظاهر می‌سازد، تعیین می‌یابند و این مفهوم جوهر فرضیه‌ای من‌عندی نیست، بلکه تصویری مطلقاً قطعی است که صدق آن فی‌نفسه بدهی و نفی آن خود-شکن است و البته در طی گسترش نظام فلسفی بر غنای مفهومی‌اش نیز افزوده می‌شود (بالنسبه الی الانسان) (هریس، ۱۹۹۵، ص ۱۴-۱۹). همچنین، تأیید تجربی نتایج حاصل از فرضیات قابل انطباق بر اندیشه اسپینوزا نیست؛ زیرا وی تجربه^۱ را حاصل قوه خیال می‌داند و برای آن شأن معرفت‌بخش (معرفت حقیقی و تام) قائل نیست (E2P40Scho2; E1P41).

نگاه ترکیبی-حلزونی اسپینوزا به تفکر را همچنین می‌توان در مثال ابزار در رساله در اصلاح فاهمه نیز مشاهده کرد. برای ساخت پتک باید پیش از آن پتکی وجود داشته باشد و همین‌طور این سیر قهقرایی ادامه می‌یابد و هرگز پتکی ساخته نخواهد شد. اسپینوزا برای رهایی از این تسلسل، که در حوزه روش و معرفت‌شناسی نیز می‌تواند

۱. درباره جایگاه تجربه در نظام فلسفی اسپینوزا نک: جهانگیری، ۱۳۷۹، ص ۹-۲۴ و پارکینسون، ۱۳۸۱، ص ۲۰۱-۲۰۴؛ کلور، ۱۹۹۰، ص ۱۲۴-۱۳۵؛ هابلینگ، ۱۹۶۴، ص ۱۰-۱۲.

مطرح ساختن مقصود خویش استفاده کند (یواخیم، ۱۹۰۱، ص ۱۲؛ روث، ۱۹۲۴، ص ۴۱؛ ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۵۳-۵۵؛ شموئلی، ۱۹۷۸، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ دلاهوئتی، ۱۹۸۵، ص ۱۱).

برای مثال، ولفسون، که مدافع اصلی این دیدگاه است، می‌گوید که نگاه ریاضی اسپینوزا تنها بدین معناست که می‌خواهد علت غایی و اختیار انسان را از نظام فلسفی خود کنار بزند؛ زیرا در ریاضیات ما با ضرورت و نفی غایات مواجه هستیم. همچنین هیچ‌کجا از آثار اسپینوزا چنین بر نمی‌آید که او بین استفاده‌اش از شکل هندسی بیان و نگاه ریاضی‌اش به جهان پیوندی برقرار کرده باشد. به گفته وی، خود رساله مختصره گواه بر این ماجراست (ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۵۳-۵۴). قائلین به این دیدگاه در پاسخ بدین پرسش که «پس چرا اسپینوزا صورت هندسی بیان را برگزیده است؟» به جوانبی اشاره می‌کنند که معطوف به درون و ذات تفکرات اسپینوزا نمی‌شود. عمده پاسخ‌های این گروه بدین شرح است:

- ۱- این‌گزینه‌ش علت تعلیمی دارد. وضوح و تمایز بیان هندسی در تعلیم کارآمد است (همان، ص ۵۵)؛
- ۲- علت این‌گزینه‌ش گرایش اسپینوزا به اختصار است (همان، ص ۵۷-۵۸؛ مورمن، ۱۹۴۳، ص ۱۱۲؛ Ep2; E2P49scho)؛
- ۳- غیر شخصی و بدون پیش‌فرض بودن علت‌گزینه‌ش است (روث، ۱۹۲۴، ص ۴۱-۴۳)؛

- ۴- اسپینوزا از این روش استفاده می‌کند تا استدلال‌هایش از تمسک به تصورات خیالی در امان بماند (همیشیر^۲، ۱۹۵۱، ص ۲۱)؛
- ۵- این انتخاب برآمده از راهبرد اسپینوزا برای ردّ

مصادق بیابد، از یک نوع فرآیند تکاملی در ساختن ابزار پتک سخن به میان می‌آورد که نخست با ساختن وسایل ساده‌تر و ضعیف‌تر آغاز می‌کنیم و اندک‌اندک به وسایل پیچیده‌تر و مستحکم‌تر می‌رسیم و سرانجام پتک ساخته می‌شود (Tdie: 30-31). با توجه به این مطلب، عبارتی را که بنت از اسپینوزا نقل می‌کند و آن را مؤید تفسیر خود می‌داند، می‌توان ذیل دیدگاه کل‌گرایانه-تکاملی به شکل بهتری فهم کرد.

خلاصه اینکه اسپینوزا روشی ترکیبی-کل‌گرایانه و تکاملی را در پیش می‌گیرد تا از این طریق بتواند وحدت نظام فلسفی خود را برای یک ذهن متناهی به تصویر کشد. وی برای این منظور صورت اقلیدسی را بسیار مؤثر و منطبق می‌یابد، زیرا منعکس‌کننده فرآیند ترکیبی مورد نظر اوست.

نسبت روش و محتوای تفکر در اندیشه اسپینوزا

پرسش مهم دیگر این است که آیا بین روش و محتوای تفکر نسبتی وجود دارد و یا روش به صورتی من‌عندی و از بیرون بر تفکر تحمیل می‌شود؟ در پاسخ می‌توان به دو نوع رویکرد متمایز در نزد اسپینوزا پژوهان اشاره کرد. برخی رابطه را صوری و بیرونی و برخی منطقی و درونی قلمداد کرده‌اند.

الف. رابطه صوری و بیرونی

بر طبق این دیدگاه، بین صورت اقلیدسی بیان مطالب و محتوای اندیشه اسپینوزا، که ساختاری وحدت‌جوهری و جهان‌درخداانگاران^۱ دارد، هیچ‌گونه رابطه ذاتی و درونی وجود ندارد و این امکان بود که اسپینوزا، بدون اینکه خللی در تفکراتش وارد شود، از صورت‌های بیانی دیگری برای

2. Hampshire

1. Panentheistic

اسپینوزا در آثار مختلف خود و به ویژه در *اخلاق* بارها به تناظر بین هندسه و فلسفه در طریق استنتاج و ضرورت برآمدن نتیجه از مقدمات تأکید می‌کند. وی می‌گوید:

از قدرت عالی یا طبیعت نامتناهی خدا، اشیاء نامتناهی به طرق نامتناهی یعنی همه اشیاء بالضروره ناشی شده‌اند، یا پیوسته به موجب همان ضرورت ناشی می‌شوند. همانطور که از طبیعت مثلث از ازل ازال تا ابد آباد بیرون می‌آید که زوایای سه گانه‌اش برابر دو قائمه باشد (E1P17Scho).

در حقیقت، اسپینوزا در همین تبصره نشان می‌دهد که انتخاب شکل هندسی بیان از سوی وی من‌عندی و تنها برآمده از دلایل بیرونی نامرتبط با ذات تفکر فلسفی وی نبوده است. او درصدد تبیین نظامی است که از ابتدایی‌ترین مفاهیم و تعاریف می‌آغازد و با کاوش در بنیاد این مفاهیم، نسبت‌ها و تضایفات و استلزامات آنها را بیرون می‌کشد و بدین واسطه، جهان به دیده عقل تشریح می‌شود. در واقع، به همان صورتی که *اصول اقلیدس* از تعاریف و اشکال اولیه آغاز می‌شود و احکام اشکال هندسی یک‌به‌یک در چهارچوبی ضروری استنتاج می‌شود. اسپینوزا نیز با تکیه بر همین الگوی نظام‌مند و پیش‌رونده، انگیزه‌های متافیزیکی خود را جستجو و با ابتناء بر وجه جامع جوهر واحد، نظام هستی را استنتاج و تبیین می‌کند. بدین جهت اسپینوزا مدعی می‌شود که: «همه اشیاء از حکم سرمدی خداوند با ضرورتی یکسان بر می‌آیند، همانطور که از ماهیت مثلث بر می‌آید که زوایای آن مساوی با دو قائمه باشند (E2P49Scho)». بنابراین، بین شکل اقلیدسی و محتوای فلسفی اندیشه اسپینوزا رابطه درونی حاکم است و جوانب هفت‌گانه پیش‌گفته نیز در خدمت این نسبت

شکاکیتی است که به طور عمده از جانب تفکرات روش‌ستیزانه مونتینی تقویت می‌شد (دلاهویتی، ۱۹۸۵، ص ۱۱)؛

۶- علتش احتیاط در برابر عوام و گروه‌های دینی و در امان ماندن از شر تعصب‌های مذهبی بود (شموئلی، ۱۹۷۸، ص ۲۰۸-۲۰۹)؛

۷- عقیده وی در نفی علل غایی مهم‌ترین علت‌گزینش آن است. به بیان اسپینوزا: «اگر ریاضیات، که نه به غایات، بلکه به بررسی ذوات و خواص اشکال می‌پردازد، برای حقیقت معیار دیگری ارائه نمی‌داد، این عقیده [عقیده به علل غایی] حقیقت را برای همیشه از تبار انسان پنهان می‌ساخت (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ذیل بخش ۱؛ ولفسون، ۱۹۳۴، ج ۱، ص ۵۳-۵۴)».

ب. رابطه منطقی و درونی

در مقابل گروه نخست، برخی و از جمله نگارنده معتقدند که رابطه منطقی و ذاتی بین این شکل از بیان و آن محتوای فلسفی وجود دارد. عمده استدلال این گروه معطوف است به ضرورت‌گرایی در نظام فلسفی اسپینوزا. بنا بر این تلقی، ضرورت‌گرایی ذاتی تفکر اسپینوزا و ساختار ضرورت‌گرایانه ریاضیات نیز تنها انتخاب اسپینوزاست (ندلر، ۲۰۰۶، ص ۴۲-۴۳). برای مثال، استدلال فیشر این است که چون نظام واقع از علت به معلول است، پس نظام بیان هم باید آکسیوماتیک باشد تا قضایا به صورت ضروری از قضایای پیشین استنتاج شوند (مارک، ۱۹۷۵، ص ۲۶۶). چون نظم طبیعت از خدا به سوی اشیاء متناهی است، نظم و شکل تفکر هم باید چنین باشد. این مطلب در شکل بیانی‌اش، خود را به صورت نظم اقلیدسی نمایان می‌کند (استین‌باکر، ۲۰۰۹، ص ۵۱-۵۳).

درونی قرار دارد.

نسبت محتوای روش و محتوای نظام فلسفی اسپینوزا نیز بسیار محکم است: اول اینکه اسپینوزا به تفکر نظام‌مند اعتقاد دارد و درصدد ساختن یک نظام فلسفی است؛ دوم اینکه در اندیشه اسپینوزا باید بین نظام ثبوت و نظام اثبات تناظر وجود داشته باشد. بنابراین، اگر ساختار جهان از علت به معلول است، پس در تفکر هم باید از علت آغازید و به معلول رسید. همچنین اسپینوزا در باب تصور حقیقی بیشتر جانب کل‌گرایان را می‌گیرد^۱ و تلقی‌ای غیر خطی درباره احراز حقیقی بودن تصور به دست می‌دهد و دقیقاً به همین دلیل است که شرحی از روش کشف ارائه نمی‌کند و رساله در اصلاح را ناتمام می‌گذارد؛ زیرا روش کشف بیشتر در نظریه انطباق‌گرایی صدق و مبنای توجیه کارایی دارد که نوعی فرآیند خطی را در تفکر به نمایش می‌گذارند و از آنجاکه اسپینوزا به روش خطی در توجیه قائل نیست و معیار حقیقت تصور را در نظام و انسجام‌گرایی هم‌پوشانه جستجو می‌کند، بنابراین، به جانب روش ترکیبی می‌رود (استینبرگ، ۱۹۹۸، ص ۱۶۴-۱۶۵). از دید وی، حقیقی بودن یک تصور اولاً مراتب دارد و ثانیاً در نظامی از تصورات است که خود را نمایان می‌کند. اینکه خدا همان جوهر است و تنها یک جوهر وجود دارد وضوحی اولیه دارد که در طول فرآیند تفکر به این وضوح افزوده می‌شود و جایگاه خود را در نظام فلسفی وی بهتر نمایان می‌کند. در کل می‌توان مدعی شد که از نظر اسپینوزا، در عقل خدا که مربوط به حوزه طبیعت طبیعت‌پذیر است، حقیقت بر اساس انطباق توجیه می‌شود؛ ولی در اذهان متناهی ما حقیقت مبتنی بر انسجام است و

این انسجام در نظامی انعکاس می‌یابد که یک کلیت معقول برای توجیه هستی عرضه می‌دارد، انسجامی که ریشه در انطباق دارد (TdIE: 41).

با توجه به این معنا، همه آنچه که قائلین به رابطه صوری بین محتوا و صورت در اندیشه اسپینوزا به‌عنوان وجوه این رابطه بیان کرده‌اند، صحیح است. استفاده از شکل اقلیدسی، تمام آن غایات هفت‌گانه پیش‌گفته را با خود به همراه دارد. الهام‌بخشی ساختار هندسه و ریاضیات در همه آن زمینه‌ها مفروض است. ضرورت مندرج در استدلال‌های هندسی و ریاضیاتی، غیر شخصی بودن براهین آن و وضوح و مقبولیت عامی که با خود به همراه دارد، پیش‌دیدی روشن در جهت ضروری انگاشتن رابطه بین علت و معلول به اسپینوزا بخشید و وی را بر آن داشت تا ضرورت را در همه مراتب هستی جاری سازد. همین رویکرد سرانجام اسپینوزا را بر آن می‌دارد تا ضابطه اصلی جستجوی حقیقت را در بهترین صورت آن در ریاضیات بجوید.

بازتاب‌ها

پس از اسپینوزا نقدهای بسیاری از سوی فیلسوفان و متألهان و دانشوران علوم انسانی و تجربی در جوانب مختلف متوجه فلسفه و اندیشه وی، که برخی از آنها معطوف به رویکرد هندسی و ریاضیاتی وی بوده، شده است. تجربه‌گرایان کلاً چنین نگاه پیشینی و عقل‌محوری را در تبیین جهان برنمی‌تافتند. هگل از سوی دیگر، در کتاب *پدیدارشناسی روح*، بر استفاده از روش ریاضی-هندسی در فلسفه چهار نقد وارد می‌کند:

۱. برای تفسیرهای انسجام‌گرایانه جدید، نک: همپشیر، ۱۹۵۱، ص ۸۶-۸۸؛ هریس،

۱۹۹۵، ص ۶-۸؛ استینبرگ، ۱۹۹۸، ص ۱۵۲-۱۶۹.

هندسی ندارد و بنابراین، نمی‌توان از روش مورد استفاده در هندسه، در متافیزیک هم بهره جست (یوآخیم، ۱۹۰۱، ص ۱۳). از دیدگاه کرد نیز افزون بر اینکه جهان هندسی نیست باید توجه داشت که هندسه پیش فرض‌هایی دارد که در خود آن علم به اثبات نمی‌رسند (برای مثال، وجود مکان را پیش فرض می‌گیرد) و روش هندسی نیز متناسب با چنین ساختاری است و بنابراین، فلسفه، که علمی بدون پیش فرض است، چنین روشی را بر نمی‌تابد. وی می‌افزاید: تعاریف به‌کارگرفته‌شده در هندسه تحکمی و من‌عندی است، در صورتی که در فلسفه ما با تعاریف واقعی مواجهیم و سرانجام اینکه حوزه مبادی و روش هندسی امور ممتد است، ولی در فلسفه با مسائل غیر مادی روبرو هستیم؛ پس جاری ساختن روش یکی در دیگری بر سبیل صواب نیست (کرد، ۱۸۹۹، ص ۱۱۶-۱۱۷، ۱۴۲). بنابر دیدگاه پولوک نیز کشف هندسه‌های ناقلیدیسی نقض بزرگی بر نظام اسپینوزاست (پولوک، ۱۹۶۶، ص ۱۶۳). در فلسفه پست‌مدرن هم به‌طور کلی نگاه تک‌روشی مقبول نیست و تکثرگرایی در روش و حتی روش‌گزینی جایگزین آن شده است.

نکته پر اهمیت دیگر، که بازتاب‌هایی در حوزه‌های اندیشه پس از اسپینوزا داشته، این است که وی روش خود را در فیزیک؛ انسان‌شناسی و روان‌شناسی؛ و علم سیاست و دین‌شناسی (TTP, p 457-9) نیز کاربردپذیر می‌داند. در حوزه انسان‌شناسی فلسفی نسبت اندیشه فلسفی با ساختار هندسی را یادآور می‌شود و قائل است که عواطف را نیز با همین رویکرد تبیین و استنتاج می‌کند. به گفته وی، استنتاج امور متعدد از عاطفه‌ای خاص به همان ضرورتی صورت می‌گیرد که از طبیعت مثلث مساوی بودن سه زاویه آن با دو قائمه (EIVP57Scho)، و علت آن را هم این

الف. روش ریاضی به‌صورتی است که اندیشه را وارد ساحت موضوع تحقیق نمی‌کند و نسبت به امر مورد نظر یک‌سره بیرونی یا به بیان هگل انتزاعی است؛ ب. ریاضیات در خود ساحت شناختی‌اش دچار نقص است. از دید هگل، ضرورت ساختار در شناخت ریاضی از ابتدا مشخص نبوده و رابطه ابتدا و انتهای فرایند اندیشه و استدلال کاملاً روشن نیست؛ ج. ریاضیات در ماده قضایا هم نقص دارد، این نقص در ماده به دو جهت است: یکی بدین خاطر که این مواد به ضرورت منطقی از هم برنیامده و مرتبط نیستند و می‌توان هر کدام از آنها را اصل گرفته و رشته استدلالی دیگر را پی‌گرفت و به نتیجه‌ای رسید؛ نقص دوم ماده قضایای ریاضی در این است که این مواد روح ندارند و مرده‌اند. به بیان دیگر، پویایی در مواد ریاضی وجود ندارد؛ د. نقد چهارم هگل تحت تاثیر تلقی‌ای است که افلاطون در رساله جمهوری بدان توجه داده است. افلاطون در جمهوری بین شناخت فلسفی و شناخت ریاضی به تمایز قائل شده، می‌گوید که در شناخت ریاضی فرضیه‌هایی به‌کار گرفته می‌شود که در خود ریاضیات اثبات‌ناپذیرند؛ در صورتی که در شناخت فلسفی، حتی پیش فرض‌ها را هم پشت سر گذاشته، به ساحتی بدون پیش فرض می‌رسیم. هگل نیز با این تلقی افلاطون موافق است و با توجه به اینکه دستگاه فلسفی‌ای را که در آن هیچ پیش فرضی وجود ندارد یک دستگاه دقیق و نظام‌مند می‌داند قائل می‌شود که چون ریاضیات قضایایی را از پیش فرض می‌گیرد نمی‌تواند مدل خوبی برای تفکر فلسفی باشد (هگل، ۱۹۷۷، ص ۴۳-۴۸).

البته با توجه به بحث‌های پیشین، برخی از نقدهای هگل متوجه فلسفه اسپینوزا نیست. یوآخیم نیز که از شارحان اسپینوزاست، قائل است که جهان واقعی ساختار

یک نمونه عالی، رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین کاملاً شکل و شمایل شبیه به اخلاق اسپینوزا دارد.^۴

نتیجه‌گیری

اسپینوزا قائل است که اگر به دنبال فلسفه‌ای نظام‌مند و متقن هستیم، باید روند اثبات را بر مبنای روند ثبوت سامان دهیم یا به عبارت دیگر، همچنان‌که در جهان واقع، ساختار هستی از علت‌العلل آغاز می‌شود و به جهان تکثرات معلولی می‌رسد، نظام فلسفی نیز باید همین سیر را در خود منعکس کند. به دنبال این پیش‌فرض فلسفی و با توجه به پیشینه بحث روش و اقبال به ریاضیات، به‌ویژه در نزد دکارت، اسپینوزا متوجه شکل بیان مطالب در هندسه اقلیدسی می‌شود و آن را بهترین صورت برای بیان نظام فلسفی مورد نظر خود می‌یابد و این شکل ترکیبی را بر صورت تحلیلی مورد اتخاذ دکارت ترجیح می‌دهد.

در کنار این شکل ترکیبی، اسپینوزا نوعی روش کل‌گرایانه و تکاملی را در پیش می‌گیرد که به نحوی منطبق با دیدگاه انسجام‌گرایانه او در باب صدق است. از این جهت و با توجه به آرمان ایجاد فلسفه‌ای نظام‌مند که ناظر به ترتیب ثبوت در عالم هستی است و همچنین وحدت طبیعت را در خود منعکس می‌سازد، اسپینوزا بر آن شد تا در حوزه روش‌شناسی به طریقی متمایل شود که بین شکل بیان مطالب (هندسی-اقلیدسی)، روش مورد استفاده (ترکیبی-کل‌گرایانه) و محتوای فلسفی (وحدت‌گرایانه) قرابت و سازگاری برقرار شود. پس از اسپینوزا، رویکرد روش‌شناختی وی از سوی برخی نقد شد؛ ولی برخی فیلسوفان و دانشمندان ابعادی از آن را به کار بردند.

می‌داند که «قوانین طبیعت به نظام کلی طبیعت ارتباط دارند که انسان جزئی از آن است (ibid)» و این طور نیست که انسان در طبیعت حکومتی در حکومت باشد (E3Pref).

اسپینوزا در تلاش است که از طبیعت و نیروی عواطف و قدرت نفس بر آنها که افزون بر انسان‌شناسی فلسفی، فلسفه فیزیک و فلسفه اخلاق را نیز شامل می‌شود به همان روشی سخن بگوید که از خدا و نفس سخن می‌گوید و کارها و خواش‌های انسان را دقیقاً همان‌طور ببیند که خطوط و سطوح و اجسام را می‌بیند (همان). ضرورت‌گرایی، نفی علت غایی در تبیین علمی، شخصی نبودن نگاه ریاضیاتی، بدون پیش‌فرض بودن نگاه ترکیبی وی و ابتناء نظام اندیشه بر چند اصل مبنایی نیز در این باره اهمیت و تأثیر دارد.

برخی اسپینوزاپژوهان باور دارند که فروید، در تبیین نظام روان‌کاوانه خود، بسیار تحت تأثیر رویکرد اسپینوزا در حوزه انسان‌شناسی و روان‌شناسی فلسفی بوده است. همچنان‌که اسپینوزا، با نگاه ترکیبی از «تعریف» سه عاطفه مبنایی می‌آغازد و حیات عاطفی انسان را تبیین می‌کند، فروید نیز با ابتناء بر چند سائق اصلی به بررسی‌های روان‌کاوانه خود می‌پردازد (همپشیر، ۱۹۵۱، ص ۱۴۱-۱۴۴؛ راثبون،^۱ ۱۹۳۴، ص ۱-۱۴؛ فوتی،^۲ ۱۹۸۲، ص ۲۲۱-۲۳۶). در حوزه فیزیک نظری نیز، که بنابر قواعد ریاضی و هندسی پیشینی به تبیین جهان می‌پردازد، دیدگاه اسپینوزا به‌ویژه از سوی آینشتاین مورد اقبال قرار گرفته و آینشتاین در آثار خود به این وام‌گیری توجه داده است (پتی،^۳ ۱۹۸۴، ص ۲۶۷-۳۰۲). در منطق ریاضی جدید و فلسفه تحلیلی نیز می‌توان تأثیر اسپینوزا را به‌خوبی مشاهده کرد. برای

۴. در مجموعه مقالاتی که مارجرى گرن ویراستاری کرده (گرن، ۱۹۸۴)، بحث‌های متعددی درباره تأثیر اسپینوزا در علوم و عالمان جدید مطرح شده است.

1. Rathbun
2. Foti
3. Paty

منابع

- ذهن، اصول فلسفه، انفعالات نفس، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: الهدی.
- _____ (۱۳۸۵)، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۶)، اعتراضات و پاسخها، ترجمه علی افضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ژیلسون، اتین (۱۳۹۱)، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- صابری ورزنده، حسین (۱۳۹۴)، «بررسی تاریخی سرآغازهای ظهور مسئله روش در فلسفه غرب»، تاریخ فلسفه، س ۶، ش ۳، ص ۸۱-۱۰۰.
- کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۱)، «کاربرد روش هندسی در فلسفه اسلامی»، مقالات و بررسیها، ش ۷۱، ص ۲۲۱-۲۴۵.
- Flage, Daniel & Bonnen, Clarence (1999), *Descartes and Method, A Search for Method in Meditation*, Routledge.
- Foti, Veronique (1982), "Thought, Affect, Drive and pathogenesis in Spinoza and Freud", *History of European Ideas* (3), pp. 221-236.
- Gilbert, Neal (1963), *Renaissance Concepts of Method*, Columbia.
- Grene, Marjorie (edi:1984), *Spinoza and the Sciences*, D. Reidel Publishing Company.
- Hampshire, Stuart (1951), *Spinoza*, Penguin Books.
- Harris, Errol (1995), *The substance of Spinoza*, New Jersey.
- Hegel, G. W. F., (1977), *Hegel's Phenomenology of Spirit*, Trans by A. V. Miller, Oxford.
- Hubbeling, H. G (1964), *Spinoza's Methodology*, Van gorcum.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۴)، رساله در اصلاح فاهمه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۷۶)، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۲)، شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: سمت.
- پارکینسون، جورج (۱۳۸۱)، عقل و تجربه در اسپینوزا، ترجمه محمد علی عبداللهی، قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۳۸۶)، نظریه شناخت اسپینوزا، ترجمه مسعود سیف، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جهانگیری، محسن (۱۳۷۹)، «روشهای اسپینوزا: تجربه»، فلسفه، ش ۱، ص ۹-۲۴.
- دکارت، رنه (۱۳۷۶)، فلسفه دکارت: قواعد هدایت
- Bennett, Jonathan (1984), *A Study of Spinoza's Ethics*, Indianapolis.
- Bergson, Henri (1946), *The Creative Mind*, trans. By Mabelle Anderson, New York.
- Caird, John (1899), *Spinoza*, London.
- Cottingham, John (1988), *A History of western Philosophy*, Vol. 4, Oxford.
- De Dijn, Herman (1986), "Conception of Philosophical Method in Spinoza", *The Review of Metaphysics*, (40/1), pp. 55 -78.
- De Dijn, Herman (2001), "Spinoza's Logic or Art of Perfect Thinking", in *Spinoza: Critical Assessments*, Vol. 1, edited by Genevieve Lloyd, pp. 341 – 348.
- Delahunty, R. G., (1985), *spinoza*, Routledge.
- Descartes, Rene (1984-5), *The Philosophical Writings of Descartes*, Trans by Cottingham, Vol. 1 & 2, Cambridge.

- Philosophy*, New York.
- Rathbun, Constance (1934), "On Certain Similarities Between Spinoza And Psychoanalysis", *The psychoanalysis Review*, (21/1), pp. 1-14.
- Roth, Leon (1924), *Spinoza, Descartes and Maimonides*, New York.
- Shmueli, Efraim (1978), "The Geometrical Method, Personal Caution and the Idea of Tolerance", in *Spinoza: New Perspectives*, Edited by Robert Shahan and J. Biro, pp. 197 - 216.
- Spinoza, Benedict (1972), *Spinoza Opera*, 5 Vols, Edited by Carl Gebhardt, Heidelberg.
- Spinoza, Benedict (2002), *Complete Works*, Trans by Samuel Shirley, Cambridge.
- Steenbakker, Piet (2009), "The Geometrical Order in the Ethics", in *The Cambridge Companion to Spinoza's Ethics*, edited by Olli Koistinen, pp. 42 -55.
- Steinberg, Diane (1998), "Method and the Structure of Knowledge in Spinoza", *Pacific Philosophical Quarterly*, (79), pp. 152 -169.
- Wolfson, Harry (1934), *The Philosophy of Spinoza*, 2 Vols, Harvard
- Joachim, H. H., (1901), *A Study of the Ethics of Spinoza*, New York.
- Klever, Win (1990), "Anti-Falsification: Spinoza's Theory of experience and Experiments", in *Spinoza: Issues and Directions*, Edited by Edwin Curley, pp.124 -135.
- Mark, Thomas (1975), "Ordine Geometrica Demonstrata", *The Review Of Metaphysics* (29/2), pp. 263 -286.
- Marshall, Eugene (2008), "Adequacy and Innateness in Spinoza", in *Oxford Studies in Early Modern Philosophy*, Vol. 4, Edited by Daniel Garber, pp. 51-88.
- Miles, Murray (2008), "Descartes's Method", in *A Companion to Descartes*, Edited by Janet Broughton and John Carriero, Blackwell.
- Moorman, R. H., (1943), "Influence of Mathematics on the Philosophy of Spinoza", *National Mathematics Magazine*, (18/3), pp. 108 -115.
- Nadler, Steven (2006), *Spinoza's Ethics: An Introduction*, Cambridge.
- Paty, Michel (1984), "Einstein and Spinoza", in *Spinoza and the Sciences*, Edited by Marjorie Grene, pp. 267-302.
- Pollok, Frederick (1966), *Spinoza: His Life and*